

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید

۱۰/۱۱/۰۷

حقیقت انسان چیست؟

می گویند ارسطو استادش، افلاطون، را بسیار دوست داشت. افلاطون نیز، از آن جا که ارسطو از علم و ذکاوت و فطن بهره ای جمیل برده بود، به حدی وی را دوست داشت که ارسطو را " عقل اکادمی " می نامید. ولی باوجود این همه دوستی و احترام متقابل، زمانیکه از ارسطو پرسیدند که افلاطون را دوست دارد یا حقیقت را، چون ارسطو برای حقیقت ارزش خاصی قایل بود گفت:

" افلاطون را دوست دارم، ولی حقیقت را بیشتر. "

زمانی طی مقاله ای در مورد این سخن ملالی جويا که پارلمان را طویله خانه خوانده بود و وکلا را حیوان، نوشتم که چون جوان است و خون گرم، بدون این که خوب و بد را در پارلمان تفکیک کند همه را حیوان خطاب کرده است. اینکارش درست نیست، اگر چه دو رأس حیوان هم اگر در جایی نگهداشته شوند، آن جا را طویله می نامند. آقای هادی شمیر، یکی از دوستان بسیار عزیز، معترض و متعرض شدند که شما هر دو، ملالی جويا و من، با حیوان خواندن برخی از وکلای شورا در واقع به حیوانات بیچاره توهین کرده اید.

دلایل خود را گفتند و توضیحاتی هم دادند. دیدم حق به جانب هستند، از جناب ایشان معذرت خواستم و به یاد قصه های شیرین و آموزنده خانم ظریف و هوشمند فرانسوی "دسگور" که درباره حیوانات مینوشت، قصه هائیکه قصه ها و کتاب های بی شماری از " خاطرات خر " تا " خرنامه ها " و " خربی فرهنگ " برپایه آن نوشته شده اند و از چند قصه و یک کتاب کتاب ها زاده شد، افتادم که خر بیچاره با چه آزرده گی و دلخوری و ترس و لرز از انسان، به خود انسان شکایت می برد و کارنامه های انسان، این اشرف مخلوقات، را یک به یک شرح داده به سمع وی می رساند و از روی ناچاری، خلاف عادت بد انسان ها که مترصد اند که از که، کی و کجا، یک کار خلاف یا حرف ناصواب ببینند یا بشنوند تا آن را با دهل و سرنا به گوش خلق خدا برسانند، از او با احترام میپرسد که آیا شما انسان ها آن اعمالی را که خود مرتکب می شوید در ما خر ها گاهی مشاهده کرده اید؟

شاعر بزرگوار ما جناب " اسیر " که من سخت احترام شان را هم به عنوان یک انسان و هم به عنوان یک شاعر دارم، در یکی از جوابهای شان به خانم " نجیبه قانع " در جایی می نویسند: "... مگر کلمه اسپ و خر به هیچ صورت اشاره به کرزی نیست زیرا من به او به حیث انسان، حرمت قایل هستم."

به عنوان یک فرد همه حق داریم که هر گونه که میل داشته باشیم فکر و زندگی کنیم و هر رنگ و منظری را که به نظر ما زیبا جلوه کند، دوست داشته باشیم و هر شخصی را که به نظر ما خوب بخورد احترام بگذاریم یا با یک دید سنتی به یک تفکر حرمت قایل شویم، یا از آن منزجر شویم.

به انسان باید احترام گذاشته شود! این سخن چه از نظر دینی و چه از نظر فلسفی یا از نظر اجتماعی و... سخن والایی است، اما به چگونه انسانی؟

عسکر امریکائی که در زندان " ابو غریب " سگ درنده خوئی را به جان پسر بچه دوازده سیزده ساله عراقی رها می کند و خود با دوستان، یا هم مسلکان دیگر خود به تماشای آن طفلی که سگ وی را پاره پاره می کند، می نشینند و از فریادهای دلخراش آن کودک لذت می برد و منتظر است که چه وقت و چگونه صدای شکستن استخوان های دست و پای آن طفل به گوشش - به گوش شان - میرسد، هم انسان است.

آنانی که امر به ساختن داش های آدم سوزی دادند، هم انسان بودند. آن عسکر اسرائیلی که طفل هفت - هشت ساله فلسطینی را دربغل پدرش نشانه میگیرد و با یک مرمی به زندگی آن طفل خاتمه می دهد، هم یک انسان است، اگر زنده باشد.

آن انتحاری که در فراریاب یا در کراچی و...، در مسجدی، بم تعبیه شده در کمرش را منفجر کرد و تعدادی کثیری از مردم بیگناه را به نام اسلام و به نام یک مسلمان با خود از بین برد، طوریکه پارچه های گوشت و اعضای تکه تکه شده بدن نمازگزاران را با بیل جمع می کنند، هم یک انسان بود. و ...

با یک مرور مختصر به تاریخ انسان، به بی رحمی هایی از این بدتر و وحشیانه تر انسان ها برخوایم خورد. تاریخ سرناپیدای بشر از این نوع داستان های غم انگیز زیاد دارد. همه آفرینندگان این تراژیدی ها انسان بودند!

کرزی، به عنوان مشتتی از خرمن، هم انسان است. اما چگونه انسانی؟ فکرنمی کنم برای معرفی کرزی و دار و دسته و هم پالکی هایش به بیان کارنامه های ایشان احتیاجی باشد. انسان، همانگونه که همه میدانیم، صورتی دارد و سیرتی. صورت یا نمای طبیعی، فزیک یا بیولوژیک انسان آن چیزی نیست که احترام انسان را بر انسان لازم می سازد. چیزی که حرمت انسان را، به عنوان یک فرد - بر فرد و جمع لازمی می سازد، خوی و اخلاق و اجتماعی فکر کردن و اجتماعی زیستن افراد است. چپستی انسان آنچیزی است که انسان را لایق انسان خواندن می سازد، نه کیستی آن.

شیر تنها وقتی حیوانی را می درد که گرسنه باشد، ولی برخی از انسان ها مانند کرزی، اگر تا حلق هم سیر باشند، باز هم در پی شکار اند. اینها چه کم دارند؟ تا حلق سیرند، ولی باز هم از خوردن گوشت نیازمندترین، بدبخت ترین و ناتوان ترین انسانها دریغ نمی کنند. نه یتیم را می بینند و نه به بیوه و معیوب ترحم دارند. با خاک و وطن و عزت و شرافت مردم چه کارها که نمی کنند؟ نمونه آن را در همین یکی دو هفته همه شاهد بودیم.

عبدالاحد خان کرزی مردی ناداری نبود. فرزندانش هم نادار و مستمند نبودند. پس چرا کرزی تا درجه خیانت به خاک و خدمت به بیگانه ها و ... سقوط کرده است؟

انسان بودن انسان به قد و اندام و موی و ریش و زیبایی و بلاغت و فصاحت، اگرچه کرزی از این نعمت هم محروم است، و به مقام وی ارتباط ندارد. انسان بودن انسان به خاطر انسانیت انسان است؛ به خاطر اخلاق و

رفتار درست و شایسته‌ی وی در جامعه و به ارتباط با سایر انسانها است. آنچه که باید احترام شود شکل و شمائل و ظاهر مادی انسان نیست، بلکه وضع و کیفیت و انسانیت انسان است؛ ویژگی‌های مانند درست کاری، صداقت، وظیفه شناسی، امانت داری و از همه بالاتر، و با اهمیت تر، انسانگرایی انسان است که موجب انسانیت و احترام انسان می‌گردد. حقیقت انسان همین ویژگی‌های اوست،

نه چند کیلو گوشت و استخوان و رگ و پی!

کارنامه‌های افرادی از سنخ کرزی، از هیچکدام اینها، مبتنی بر انسان دوستی نبوده است.

این‌ها هیچگاه به مقام و به حق و حیثیت انسانها ارج نگذاشته‌اند. کسی که به انسان ارج و احترام قایل نیست، چگونه باید انتظار احترام از دیگران را داشته باشد؟ و چگونه می‌توان وی را انسان خواند؟

انسان دارای خواصی است که وی را انسان و قابل احترام میسازد. اگر این خواص نباشد، از انسان همان شکل، و گوشت و پوست و استخوان و رگ و پی باقی می‌ماند، نه چیزی دیگر! و کسی که خواص انسان بودن در او وجود نداشته باشد، اگر بخواهیم او را خر بنامیم، باید از خر جماعت هم بپرسیم و اجازه بگیریم که آیا می‌توانیم او را خر بنامیم یا نه. در غیر آن باز هم همان زورگوئی‌ها و خود سری‌های انسانی!

میگویند روزی یک تعداد از کسانیکه خود را مجاهد می‌نامیدند جوانی را به اتهام این که با دولت همان زمان همکاری دارد گرفتند و هر چه از او خواستند که بپذیرد که جاسوس دولت است او نپذیرفت تا اینکه یکی از آن میان با غضب فریاد زد که بگو، او بچه خر... خری که در همان نزدیکی‌ها بود باوجود ترس از انسان و چوب و فحش و مشت و لکد وی دل به دریا زد و با اعتراض گفت به لحاظ خدا چرا ما را این چنین توهین و تحقیر می‌کنید؟!

از قضا پدر این جوان شخصی بود که از هر چه درد و رنجی که انسان در عالم دارد و داشت، بیخبر بود و ... از نظر مولانا انسان دارای منزلت آسمانی بوده، ولی با دست زدن به زشتیها خود را آلوده ساخته و از اصل خویش جدا شده است.

صاحب این قلم هیچوقت همه را در یک کفه ای ترازو قرار نمی‌دهد، بلکه می‌گوید که تعدادی از انسان‌ها، از آن جمله کرزی‌ها - ربانی و قانونی و صد ها تای دیگر - با کارهای زشت و ناروایی که مرتکب شده‌اند، از اصل خود - انسان بودن خود - جدا افتاده‌اند.

اصل انسان همان انسان بودن انسان است؛ همه ویژگی‌هایی که در بالا از آن نام بردیم باید در او موجود باشد تا بتوانیم او را انسان بنامیم! اگر این ویژگی‌ها در او دیده نشود، انسان انسان باقی نمی‌ماند؛ به پائین ترین مرتبه نزول می‌کند، که همان مرتبه حیوانیت است.

باز هم همان اشتباه؛ برای سومین بار! امید دوستان عزیز می‌ماند آقای شمیر مرا ببخشند. چه کنم؟ انسان خالی از اشتباه نیست! بیشتر از معذرت، اگر چه بین حیوان و حیوانیت مانند انسان و انسانیت فرق است، چیزی در انبان ندارم. و اما سخن از ارسطو برای آن بود، که بهانه‌ای باشد برای ذکر این سخن، اگر چه ما کجا و ارسطو کجا، که ارسطو وار بگویم: منهم " استاد اسیر" را دوست دارم، ولی حقیقت را بیشتر!